

خودمان را بدانیم. و اگر مسلمانی، چرا با اسرائیل ارتباط برقرار کرده‌ای؟ این حرفها چیست؟ این کارها چیست؟ تو باید تکلیف خود را روشن کنی و بگویی یهودی هستی یا مسلمان؟»

□ پانزده خرداد ۱۳۴۲ نقطه عطف انقلاب اسلامی

پانزدهم خرداد که نوار این سخنرانی به دست ما رسید، آن را در سطح وسیعی تکثیر و پخش کردیم. خصوصاً با وجود ارتباط وسیعی که در کوی دانشگاه برقرار بود، توانستیم نوار را در دسترس همگان قرار دهیم.

فردای آن روز که حملاتی علیه روحانیون صورت گرفت، سربازان مسلح کوی دانشگاه را نیز به محاصره درآوردند و بازرسی اتاق به اتاق آغاز شد. پس از این رویداد، تعداد زیادی از دانشجویان مذهبی دستگیر و روانه زندان قزل قلعه شدند. مأموران دولت طی چند شب بازرسی و تحقیق درمی یابند که کوی دانشگاه مرکز پخش نوار و اطلاعیه های مربوط به حضرت امام است و در صدد برمی آیند که این هسته را متلاشی کنند. یکی از دانشجویان که همان وقت دستگیر شد، مهندس سید مصطفی آیه اللهی بود که اینک در شیراز مشغول خدمت است.

یامداد روز پانزده خرداد، امام را در قم دستگیر کرده و به تهران می آورند. صبح روز دوازدهم محرم که مصادف با پانزده خرداد بود اولین خیر ماجرای قم به میدان شوش می رسد. با توجه به فعالیت دسته های عزاداری در روزهای قبل از پانزدهم خرداد و شعارهای حمایت آنان از حضرت امام، اولین گروهی که متوجه ماجرا شد، هیأت آقای طیب بود که در میدان شوش مستقر بود. هیأت طیب، با دریافت خیر، گرد یکدیگر جمع شده و ضمن انتشار خیر و تعطیل کردن میدان توه یاز، با شعار یا مرگ یا خمینی و خمینی بت شکن ملت تو را می خواهد، با احساسات پاک و شور و هیجان فراوان، به طرف چند کلاتری پورن برده و آنها را خلع سلاح می کنند. میل جمعیت که پس از حرکت هیأت طیب به آن پیوسته بود، خود را به بازار رسانیده و از آن جا به طرف میدان ارك حرکت می کند. هدف اصلی این جمعیت عظیم، اشغال اداره رادیو بود. در همین حال نیروهای مسلح رژیم که به قصد مبارزه با قیام ملت، خود را به ایستگاه رادیو رسانیده بودند، جمعیت را به رگبار مسلسل بسته و تعداد کثیری را کشته و زخمی می کنند.

اوایل صبح روز پانزده خرداد خبر دستگیری امام به محل کار ما رسید. بلافاصله و باتوجه به این که از روز قبل احتمال چنین برخوردهایی را می‌دادم، به مرکز شهر، یعنی میدان توپخانه آمدم و مشاهده کردم که روزنامه اطلاعات توسط انقلابیون مذهبی آتش زده شده است و دود غلیظی از آن به آسمان می‌رود. گروهی از مردم به تخریب مراکز فساد و مشروب فروشی‌ها مشغول بودند.

آن روز حرکت در مسیرهای مستهی به مرکز شهر تهران بسیار مشکل بود و مأمورین بی‌تراکمی که تا دندان مسلح بودند، مانع از حرکت می‌شدند.

حتی در یک مورد که از مأموری سؤال کردم: «چرا مردم را به گلوله می‌بندید؟» پاسخ داد: «اگر حرف بزنی تو را هم می‌کشم.» البته وضع هم دقیقاً به همین شکل بود؛ یعنی به آنها دستور داده بودند که هرکاری مایل هستید انجام دهید و معلوم بود که هیچ گونه سؤال و جوابی در بین نیست.

به دلیل خشونت و بی‌رحمی فراوان نظامیها در مناطق مرکزی تهران، شهر بسیار خلوت بود و حتی اتومبیلی برای رفت و آمد یافت نمی‌شد. شهر حالت فوق‌العاده‌ای به خود گرفته و مردم بندرت در بی‌انجام کاری دیده می‌شدند.

شاه در یک سخنرانی که بعداً در همدان کرد، گفت: «ارتجاع سیاه (انقلابیون) مظاهر تمدن را قبول ندارند زیرا به کیوسک تلفن و ماشینهای حامل زنان حمله می‌کنند.» که البته در عمل چنین خبرهایی نبود و اگر جایی اتفاقی افتاد، توسط عوامل خودشان و برای لوٹ کردن قیام بود.

توطئه دشمن در این جریان به خوبی احساس می‌شد. زیرا در قسمت‌های مرکزی شهر که مردم با مأمورین درگیر شدند، هدف تسخیر اداره رادیو و مبارزه با رژیم بود و هیچکدام از مراکز عمومی، کیوسک‌های تلفن و یا اتومبیل‌های شخصی آسیب ندید.

به آتش کشیدن مؤسسه اطلاعات به علت دولتی بودن آن صورت گرفت و مشروب فروشیها هم به دلیل فساد و تباهی که در جامعه در پی داشت، مورد حمله قرار گرفتند.

قیام پانزدهم خرداد حدوداً سه روز ادامه داشت. روز شانزده خرداد تعداد قابل توجهی از مردم ورامین به سمت تهران حرکت کردند ولی در میان راه با عوامل رژیم برخورد کردند و چند تن از آنان کشته شدند.

یکی از روزنامه‌های آن موقع طی مقاله‌ای به گویندن پیراهن سیاه‌ها در ماه محرم پرداخت و نوشت که «پیراهن سیاهان» به مراکز عمومی حمله کرده‌اند و سپس تمام نقاطی را که توسط عوامل شاه تخریب شده بود به پیراهن سیاهان نسبت داد.

بسیاری از مردم به دلیل ترس از بهانه‌جویی‌های رژیم، پیراهنهای سیاه خود را عوض کردند ولی من چون می‌دانستم که هدف از این تبلیغات، لوٹ کردن قیام پانزدهم خرداد است، با لباس سیاه در خیابان حرکت می‌کردم. روز هفده خرداد پس از ملاقات و برگشت از منزل آیه‌الله سید محمد حسین تهرانی در سر آسیاب دولاب، برای رسیدن به منزلی که در خیابان سعدی (دروازه دولت) قرار داشت سوار تاکسی شدم. همان موقع شخص دیگری هم کنار من در تاکسی نشست. ضمن این‌که به طرف دروازه دولت حرکت می‌کردیم، شخص مورد نظر درباره وقایع چند روز گذشته شروع به صحبت کرد و لحظاتی بعد من هم وارد بحث شده و از موضع مردم دفاع کردم. در مقابل دفاع من از مردم، آن شخص به توهین و تحقیر آنها پرداخت و من هم پاسخش را دادم.

هنگامی که از اتومبیل پیاده شدم، معلوم شد که این فرد از عناصر ساواک است و از قبل اتومبیلی را هم برای دستگیری من فراهم ساخته بود. او خیلی سریع میچ دست مرا گرفت و با خود کشید و گفت: «بفرمایید سوار ماشین شوید.» مأمور امنیتی تلاش می‌کرد تا به جرم پوشیدن لباس سیاه و به بهانه تحریک مردم در قیام پانزده خرداد مرا دستگیر کند که در یک لحظه نقشه‌ای به ذهنم رسید و آن جمع کردن مردم بود.

به همین منظور با صدای بلند داد و بیداد راه انداختم و فریاد کشیدم: «شما از جان مردم چه می‌خواهید؟ چرا هرکس را که پیراهن سیاه دارد بی دلیل جلب می‌کنید؟ دست از سر ما بردارید...» خوشبختانه در این میان نقشه‌ام گرفت و تعداد زیادی جوان - حدود چهل یا سی نفر - به گرد ما جمع شدند. من همچنان فریاد می‌کشیدم و از مظلومیت مردم سخن می‌گفتم و اشاره می‌کردم که دیگر امنیتی برای مردم باقی نمانده و هر عابری را بی جهت دستگیر می‌کنند...

هیاهو و شلوغی ناشی از تجمع مردم، باعث شد تا من در یک لحظه، از غفلت مأمور استضاده کرده و از چنگ وی خارج شوم. منزل ما آن زمان در تقاطع

غیایان سعدی و شاهرضا - انقلاب کنونی - بعد از پمپ بنزین بود و لسی به لحاظ مسایل امنیتی در مسیر خلاف آن حرکت کردم و خود را در میان کوچه پس کوچه های آن جا مخفی ساختم . همزمان با دستگیری حضرت امام ، آیه الله شیخ بهاءالدین محلاتی ، آیه الله سید عبدالحسین دستغیب در شیراز و آیه الله قمی در مشهد دستگیر شده و به تهران منتقل شدند . پس از آن تعداد دیگری هم از آیات و حجج اسلام و مبارزین دستگیر شدند که همگی را در تهران زندانی کردند .

دستگیری امام این شایعه را بیش از پیش تقویت کرده بود که رژیم قصد اعدام ایشان را دارد . اما به لطف خداوند ، رژیم در این مرحله از دو جهت در معرض فشار بسیار شدید قرار گرفت که همه آنها غیر قابل انتظار بودند .

□ عقب نشینی رژیم در برابر مردم و علما

اولین گروه فشار :

اولین مرحله فشار علیه رژیم ، هجرت علما از سراسر کشور به تهران بود . این مورد کاملاً برنامه ریزی شده و توسط خودمان به انجام رسید که خوشبختانه با موفقیت همراه بود .

مبدع این جریان ، افرادی خاص از جمله آیات عظام نجفی ، گلپایگانی و شریعتمداری بودند که در قم حضور داشتند . گروه مؤتلفه اسلامی نیز در این میان نقش ارزنده ای ایفا کرد . پیرو این سیاست ، علمای سراسر کشور با دریافت نامه های ارسالی از قم به طرف مرکز حرکت کردند . در آن زمان ، گروه ما ، «گروه مسلمانان مبارز دانشگاه تهران» معروف به «گروه مهندس طاهری» نامه ای سه صفحه ای تهیه کرد که ضمن اعتراض به دستگیری آیه الله خمینی ، خواسته های روحانیت هم در آن

مطرح شده بود.

متن این نامه بسیار دقیق و کامل بود و ما ترجیح دادیم برای این که اعتراض علما را در مخالفت با استبداد شاه به سطح بین‌المللی برسانیم، نامه را ترجمه کرده و به سفارتخانه های خارجی در تهران ارسال کنیم. به این ترتیب متن نامه به انگلیسی ترجمه گردید و برای تمامی سفارتخانه ها در تهران فرستاده شد. تعداد علما و مراجعی که معترضان در تهران جمع شده بودند، به بیش از هفتاد نفر می رسید.

رژیم، حتی انتظار چنین وحدت و هماهنگی چشمگیری را نداشت و شاید از امدادهای غیبی بود که وزنه های بزرگی مانند آیه الله میلانی به این جمع پیوستند. شاه نیز هیچ گونه جرأتی برای جلوگیری از حرکت آنان در خود نمی دید. خواسته تمام این روحانیون آزادی امام بود. علاوه بر آن سکوت بعضی از روحانیون در این میان شگسته شد و حداقل برای امضای این نامه اعتراض آمیز با سایر علما همپیمان شدند.

حضور علمای بزرگ در تهران و انتشار اعلامیه به فاصله های دو یا سه روز، اوضاع را به کلی تغییر داد. کسانی مانند آیه الله بهبهانی که در زمان نخست وزیری مصدق با او مخالفت داشت، در این مرحله به خوبی وارد میدان شد. به علاوه افرادی مانند طبیب نیز با حضور جلدی در صحنه سیاست توانستند به انجام وظایف خود بپردازند به گونه ای که همگی به طرفداری از آزادی حضرت امام وارد صحنه شدند.

در طول این ماجرا، چون روحانیون می دانستند که طبق قانون کشور، مراجع از مصونیت سیاسی برخوردارند، طی یک اعلامیه جمعی بر مرجعیت امام صحه گذاردند و به استثنای بودن وضعیت قانونی مراجع در کشور، اشاره کردند. طبق قانون، همان طور که شاه در برابر رفتار خود مصونیت داشت، مراجع تقلید هم از مصونیت ویژه ای برخوردار بودند و چنانچه نسبت به ایشان اسافه ادبی صورت می گرفت، فرد خاطمی به سه سال حبس محکوم می شد.

این حرکت با حمایت جمعی علمای حاضر در تهران، انجام شد. حضور کسانی مانند آیه الله گلپایگانی، مرعشی نجفی و شریعتمداری در این برنامه و تأیید اجتهاد و مصونیت حضرت امام از سوی آنها، تازه ترین حرکت در جهت پیشرفت انقلاب

اسلامی محسوب می‌شد.

دومین گروه فشار:

دومین فشاری که شاه را در تنگنا قرار داد، اعتراض مخالفین استبداد در خارج از کشور بود. اعتراض و انتشار اعلامیه در مخالفت با دستگیری امام از سوی علمای بزرگ نجف، ابراز مخالفت شیخ شلتوت در دانشگاه الازهر نسبت به حبس امام خمینی و بیانیه علمای سنی خطاب به شاه، با این مضمون که در صورت عدم آزادی امام شما را تکفیر خواهیم کرد، همگی دست به دست هم داد تا شاه جرأت اعدام و یا حتی نگهداری بیشتر امام را نداشته باشد.

در این بین باید به فشار افکار عمومی و روشنفکران اروپایی مانند برتراند راسل نیز اشاره کرد که در کنار دیگر عوامل فشار، شاه را وادار به عقب نشینی نمود و توطئه بزرگی را که برای قتل امام تدارک شده بود، نقش بر آب ساخت. به علاوه اگر نا آن زمان، قیام محدود به تهران و قم یا شهادت سید پونس رودباری می‌گردید، اینک دامنه انقلاب تمامی کشور را فرا گرفته بود و خون شهدای بسیاری در این راه بر زمین ریخته می‌شد.

□ استقبال ملت از آزادی امام

هیأت‌های مذهبی همگی در انتظار آزادی امام بودند و نوعی هوشیاری و حضور در بین مردم به چشم می‌خورد.

آزادی امام خود مشکل دیگری بود که در مقابل رژیم قرار داشت. به همین منظور ابتدا ایشان را به قلهک آوردند ولی متوجه شدند که سیل جمعیت به آن جا سرازیر شده است. مأموران، ارتباط مردم با امام را کاملاً محدود کردند و با فشار و درگیری سعی داشتند که مانع ارتباط میان امام و امت باشند.

در تمام این مدت ازدحام و هیجان مردم ادامه داشت و تمام دسته‌های مذهبی، دانشجویان و اصناف به عنوان این که قصد ملاقات با مرجع خود و طرح سؤالات دینی را دارند تقاضای دیدار امام را داشتند.

مردم دسته دسته به محل سکونت امام می‌شناختند و تلاش رژیم برای جلوگیری از این همایش مردمی ممکن نبود. خود من که هر ساعتی از روز به آن جا می‌رفتم،

شاهد حضور خیل عظیمی از مشتاقان دیدار امام بودم که برای ملاقات ایشان تلاش می کردند.

دستگاه بعد از این که با مراجعات زیاد مردم مواجه شد، برای متفرق کردن آنان، محل سکونت امام را به محل دیگری (قیطریه) منتقل کرد، ولی در آن محل مانع از ورود مردم شد. در این مقطع که ارتباط حضوری قطع شد، مبارزین تصمیم به ارتباط مکاتباتی گرفتند.

در همین دوران - اواخر تابستان ۱۳۴۲ - مأموریتی اداری از طرف وزارت راه به من محول شد که باید به بندر لنگه عزیمت می کردم. من از همان منطقه که مشغول اجرای عملیات راه سازی بودیم با توجه به نیازهای طبیعی، مکاتباتی را با حضرت امام (ره) انجام می دادم که ایشان هم پاسخ می داد.

مثلاً در مورد ماهی شیر و قباد که در بندر لنگه زیاد صید می شد از ایشان پرسیدم که حلال است یا حرام، چون بعضی ها می گویند حلال است و می خورند و برخی ها می گویند حرام است و نمی خورند.

امام در پاسخ فرمودند: «ماهی اگر فلس داشته باشد هر چند بسیار ریز باشد یا اندک، باز هم حلال است.» و چون بعضی ها می گفتند در موقع صید ماهی فلسهای آن می ریزد و با این که فقط مقداری فلس روی دم آن قرار دارد، باز هم امام فرمودند: «اگر فلسها در موقع صید بریزند یا مقدار کمی فلس روی دم آن موجود باشد باز هم حلال است.»

فتوای امام موجب شد که شک و شبهه مردم منطقه برطرف شود. همچنین چند سوال دیگر هم درباره کراوات و ریش و مطالبی دیگر پرسیده شد که پاسخ حضرت امام با سرعت به دست من می رسید.

□ توطئه جدید شاه و آمریکا

در زمستان سال ۱۳۴۲ رژیم اجباراً تصمیم می گیرد که امام را به قم بازگرداند و از طرف دیگر ضمن انتشار اطلاعیه در روزنامه ها چنین وانمود کند که میان شاه و علما تفاهمی ایجاد شده است.

پس از انتشار اطلاعیه ساواک در روزنامه های کیهان و اطلاعات و دریافت ماجرا از سوی امام که اینک به قم بازگشته بود، ایشان ضمن ایراد یک سخنرانی کوبنده علیه

رژیم، تمامی تلاشهای آنها را جهت خراب کردن ذهن مردم بر ضد اسلام و روحانیت خشی کرده و در پاسخ به اتهامات رژیم، که مدعی بود روحانیون ارتجاع سیاه هستند و با تمدن و آبادانی مخالفتند، سخنانی را بیان فرمودند. شاه حتی چنین مطرح کرده بود که مراجع یا همان به اصطلاح ارتجاع سیاه، با حمل و نقل و آب لوله کشی هم مخالفت دارند و می خواهند مانند چهار پایان زندگی کنند! امام در پاسخ به این گستاخی رژیم فرمودند: «ما مرجع هستیم یا شما؟ ما مرجع هستیم که می گوئیم قال الصادق (ع)، یا شما که از آمریکا دستور می گیرید؟ روحانیت با شما تفاهم کرده است؟ کدام روحانی؟ به ما نشان بدهید تا او را بشناسیم! اگر کسی بود هم لاید ساواکی است، آیا روحانی با شما تفاهم می کند؟!»

ما از شنیدن نوار سخنرانی های امام بسیار خوشحال می شدیم و طبق معمول پس از پیاده کردن آنها به صورت اعلامیه و یا تکثیر نوار، به انتشار آنها دست می زدیم. بدین وسیله این سخنرانی کوتاه باعث خشی شدن توطئه رژیم و باعث تقویت نهضت شد.

پس از خشی شدن این توطئه، آیات عظام و حجج اسلام همه یکی بعد از دیگری به شهرهای خود بازگشتند؛ آیه الله شیخ بهاءالدین محلاتی، آیه الله سید عبدالحسین دستغیب، حجة الاسلام مجدالدین محلاتی و حجة الاسلام مجدالدین مصباحی از جمله این علما بودند که از زندان آزاد شده و به شیراز مراجعت نمودند و مورد استقبال شایان مردم قرار گرفتند.

من نیز در همان وقت تصمیم گرفتم به شیراز بازگردم. پیش از آن به آیه الله سید محمد حسین تهرانی مراجعه کردم و از ایشان خواستم تا کسی را در شیراز به من معرفی کند تا بتوانم در امر مبارزه، با او همکاری کنم. ایشان آیه الله صدرالدین حائری شیرازی را معرفی کرد و نامه ای خصوصی برای او نوشت. آقای حائری شیرازی هم مرا به جلسه آقای حقخواه که حدود پنجاه نفر بودند، معرفی و وصل کرد. در زمان حضور من در شیراز حرکت های سیاسی من هماهنگ با آیه الله حائری انجام می شد.

این جلسه پنجاه نفره حکم جلسه مادر و کلاس آمادگی را داشت و افراد بعد از شناسایی در این جلسه ها و کسب آمادگی لازم، در گروه های ده نفره متشکل می شدند. قسمتی از فعالیتهای جلسه آمادگی به قرائت و تفسیر قرآن کریم، بحث های

سیاسی و قرائت و توزیع اعلامیه‌های روز ختم می‌شد. به علاوه پذیرش اعضای جدید و به کار گرفتن افراد تازه وارد برای انجام کارهای تشکیلاتی، جزو سایر فعالیتهای ما محسوب می‌شد.

□ توطئه تأسیس «دارالتبلیغ» به عنوان عامل ایجاد تفرقه
 در اواخر سال ۱۳۴۲ و اوایل سال ۱۳۴۳، طرح تفرقه‌انگیز تشکیل «دارالتبلیغ» اجرا شد. این طرح در واقع تلاشی برای منحرف ساختن روند مبارزات مردم بود. سیاست تفرقه‌انداختن و حکومت کردن، رژیم شاه را وادار می‌کرد که برای تجزیه روحانیت و ایجاد اختلاف بین آنها دست به ترفندهایی بزند که موجب برهم خوردن وحدت جامعه شود. مطرح کردن بحث دارالتبلیغ، مثل قرآن بر سر نیزه کردن معاویه در برابر لشکر علی (ع) بود. (کلمه حق یراد به الباطل).

رژیم سعی می‌کرد مردم را از سیاست و مبارزه با نظام به کارهای تبلیغی و بی‌خطر سوق دهد و به همین سبب در جهت اجرای یک توطئه جدید به مطرح ساختن شخصیت آقای شریعتمداری پرداخت. اصرار آقای شریعتمداری و اطرافیان در تأسیس «دارالتبلیغ» ضربه‌ای بر پیکر نهضت بود که علی‌رغم تلاش امام برای خنثی کردن آن، متأسفانه کارساز شد و اختلاف و جدایی بر روحانیت سایه انداخت. عوامل وابسته به شاه در تماسهایی که با آیه‌الله شریعتمداری برقرار کردند به ایشان گفتند که شما اعلامیه دادید و نهضت را به جلو بردید، اما دیگران در پی کسب منافع آن هستند. به این ترتیب، با زیرکی تمام دوسد برآمدند که رخنه و شکافی ایجاد نمایند و آقای شریعتمداری را از نهضت مردم جدا کنند که البته به این کار توفیق یافتند.

□ انتخابات مجلس، طرح کاپیتولاسیون

سال ۱۳۴۳ انتخابات مجلس شورای ملی، علی‌رغم تحریم آن توسط مراجع و عدم استقبال مردم، برگزار شد و مجلس فرمایشی تشکیل گردید.
 در این مرحله، آمریکاییها و عوامل آنان که از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به دنبال افزایش و توسعه نفوذ خود در ایران بودند، طرحی را در مجلس مطرح کردند که موجب خشم و خروش حضرت امام شد. بر اساس آن طرح، نظام کاپیتولاسیون بر

اتباع آمریکایی مقیم ایران حاکم می‌شد. مجلس در اوایل آبان سال ۱۳۴۳ طرح را به تصویب رساند و قانون کاپیتولاسیون در ایران رسمیت یافت.

یکی از نمایندگان مجلس به نام طباطبایی، از طریق حجة الاسلام پیشوا^۱ غیر تصویب کاپیتولاسیون را به گوش امام رساند و محتوای آن را توضیح داد. از دیگر مطالبی که در این زمان مجلس تصویب کرد و اسناد آن از طریق آقای طباطبایی و آقای پیشوا به دست امام رسید، وام دویست میلیون دلاری آمریکا به ایران و بازپرداخت سیصد میلیون دلاری آن بود. براساس این قرارداد، یکصد میلیون دلار از بودجه بیت المال به عنوان سود، به جیب آمریکاییها ریخته می‌شد.

□ شرایط برای تبعید امام مهیا می‌شود

انتشار خبرهایی از این دست، به سخنرانی و بیانه شدیدالحن امام، علیه کاپیتولاسیون، شاه، آمریکا، شوروی و انگلیس ختم شد. گروههای مؤتلفه اسلامی از جمله گروه ما به انتشار نوار سخنرانی و بیانه امام پرداختند.

رژیم ملاحظه کرد که امام در برابر هر توطئه‌ای آشکارا مقاومت می‌کند؛ بنابراین تصمیم گرفت تا به هر وسیله ممکن ایشان را از صحنه خارج سازد. اقدامات قبلی شاه، مانند ایجاد تفرقه بین برخی روحانیون و جدا کردن آنان از مسیر نهضت، شرایط را برای تبعید امام فراهم ساخت.

پیرو این مسایل، حضرت امام در سیزده آبان ۱۳۴۳ به کشور ترکیه تبعید شد. مراجع وقت، در قبال تبعید امام به ترکیه، آن طور که انتظار می‌رفت عکس العمل مناسبی از خود بروز ندادند. من در آن هنگام مقیم شیراز بودم؛ خود را به قم رساندم و با آقایان گلپایگانی و شریعتمداری ملاقات کردم. هنگام ملاقات با آقای شریعتمداری که جز من کسی دیگری حضور نداشت از ایشان پرسیدم: «قضیه چیست؟ چرا شما نسبت به تبعید امام ساکت هستید؟» او با اشاره انگشت از من خواست که ساکت شوم و حرفی نزنم. حالت ایشان به گونه‌ای بود که گمان کردم کسی پشت در اتاق حرفهای ما را می‌شنود.

پس از آن خیلی آهسته گفتم: «اعلامیه‌ای در این باره چاپ کرده‌ایم که زیر پتو

۱. یکی از روحانیون مبارز و فعال که با امام در ارتباط بود و نمایندگی ایشان را در کلروزن بر عهده داشت.

قرار دارد، از آن اعلامیه هر مقدار برای توزیع در استان فارس می خواهی بردار و ببر.^۱

پس از مطالعه اعلامیه متوجه شدم که آقایان کلیابگانی و شریعتمداری ضمن اعتراض ملایم به رژیم، تبعید امام خمینی را محکوم کرده بودند.

در این میان روحانیونی مانند آیه الله ربانی شیرازی و آیه الله منتظری به انتشار اعلامیه‌ها و نامه‌هایی اقدام کردند که در آن تبعید امام محکوم شده و بازگشت ایشان خواسته شده بود.

بر اثر اعمال فشار علما به خصوص آیه الله ربانی شیرازی، مجلس ترکیه پس از گذشت یک سال، دولت آن کشور را تحت فشار قرار داد که نهایتاً منجر به تغییر تبعیدگاه امام از ترکیه به نجف اشرف در عراق شد. تصور رژیم شاه و آمریکا این بود که حضور مراجع بزرگ تقلید مانند آیه الله حکیم، آیه الله خویی، آیه الله شاهرودی و آیه الله سید عبدالله طاهری در نجف، حضور امام را تحت الشعاع قرار خواهد داد و چنانچه فعلیتی نیز از خود نشان دهد به علت بروز رقابت میان آنها و دوری از ایران خطری در پی نخواهد داشت.

از طرف دیگر عوامل رژیم می‌پنداشتند نجف، از آنجا که فقط یک محل آموزشی است، خواهد توانست امام را در درس و بحث غرق سازد و خطر ایشان را برای رژیم خنثی کند.

امام در طول اقامت در عراق، به هیچ وجه از مواضع گذشته خویش کوتاه نیامد و همچون قبل، مردانه حرف خود را می‌زد؛ با این تفاوت که تا زمان حضور در ایران، محور بحثها، مشکلات ایران و فساد شاه بود، ولی در عراق دامنه بحث به تمام جهان اسلام گسترش یافت.

هنگامی که امام وارد کربلا شد، از همراهی دین و سیاست سخن گفت. مضمون سخنان امام چنین بود: اسلام این نیست که آدم یک مفاتیح زیر بغل بگذارد و یک گوشه مسجد یا امام زاده ای بنشیند و فقط دعا و زیارت بخواند.

تفکر حاکم بر حوزه نجف، انزوا و گوشه گیری و پرداختن به عبادت صرف بود. افراد گمان می‌کردند تنها وظیفه ای که دارند، نشستن و قرآن و مفاتیح خواندن

۱. آن موقع اعلامیه مراجع از منزل خودشان توزیع می‌گردید تا چنانچه کسی در آن رابطه دستگیر شد، به لحاظ مصورتیت علما و مراجع، از خطر در امان بماند.

است، بی آنکه به سیاست کاری داشته باشند.

تلاش امام کوییدن و از میان بردن چنین تفکری بود. امام در ادامه سخنرانی خود با ذکر اوضاع عصر پیامبر اسلام فرمودند که: «حضرت رسول اکرم (ص) هنگامی که به پیامبری مبعوث شدند با ارسال نامه‌هایی برای قیصر روم و شاه ایران ثابت کردند که اسلام دین سیاست است و منحصر به گوشه نشینی نیست، اسلام برای حکومت آمده است و می‌تواند جهان را اداره کند.»

بیانات امام حال و هوای تازه‌ای به حوزه هزار ساله نجف بخشید. نوار سخنرانیها در سال ۱۳۴۴ به ایران وارد شد و در سطحی وسیع در دسترس مردم قرار گرفت. این اقدام روحیه مبارزین و گروههای مبارز سیاسی را بسیار تقویت کرد. ما در طول این مدت به هر شکل ممکن و خصوصاً از طریق مسافرینی که از نجف به ایران می‌آمدند نوارها را به دست آورده و با تمامی امکانات به تکثیر و نشر و پخش آنها مبادرت می‌کردیم.

□ سال ۱۳۴۵ (جشن ۲۵ ساله سلطنت شاه)

در سال ۱۳۴۵ هنگام برقراری مراسم جشن ۲۵ ساله سلطنت شاه ما به نوبه خودمان در برابر آن موضع گرفتیم.

شاه به مناسبت ربع قرن سلطنت خود مراسم جشنی ترتیب داد. امام در شهرپور ماه آن سال سخنرانی شدیدی را علیه رژیم ایراد فرمود که ما با سرعت، نوار آن را به دست آورده و برای تکثیر و انتشار آن اقدام کردیم.

توزیع نوار آن سخنرانی در حد خودش بسیار مفید و مؤثر بود و مردم را نسبت به مفاسد رژیم شاه بیش از پیش آگاه ساخت.

□ تاجگذاری شاه

اقدام بعدی شاه، مراسم تاجگذاری در سال ۱۳۴۶ بود. وی که گمان می‌کرد مخالفین سرکوب شده‌اند و امام هم در تبعید و نمی‌تواند مشکل آفرین باشد، مغرورانه دست به یک مانور نجملاتی زد و تلاش کرد در سایه امنیتی که به ظاهر برای خود مهیا ساخته بود تاج قدرت بر سر بگذارد.

هزینه‌های بسیار زیادی صرف این مراسم شد و خیابانهای بسیاری در تهران با

شن و ماسه فرش شدند تا کالسکه های سلطنتی بتوانند از آن جا عبور کنند. خبر این جریان که به گوش امام رسید، اعلامیه کوبنده ای علیه آن انتشار دادند که در سطحی وسیع پخش شد. در آن اعلامیه، اسراف و تبذیر و ولخرجیهای دربار مورد نکوهش قرار گرفته بود.

□ همزمانی تاجگذاری شاه و یزید از نظر تاریخی!

نکته ای که در این میان باید ذکر شود حادثه جالب توجهی است که ما از آن به عنوان یک ابزار تبلیغی علیه شاه استفاده کردیم. همه ساله تقویمی منتشر می شود که وقایع و حوادث هر سال قمری را در آن ذکر می کند. این تقویم به نام استخراج کننده آن «تقویم مصباح» معروف است.

از قضا در این تقویم که به نکات خیلی جزیی هم می پرداخت، دقیقاً تاریخ تاجگذاری یزید ذکر شده بود و در آن سال، تاریخ تاجگذاری شاه با آن یکی شده بود؛ این مطلب را مبارزین در تقویم یافته بودند و اطلاعیه ای چاپ و منتشر شد و از این نکته به عنوان کوبیدن رژیم، بهره برداری شد.

سواوک که از ماجرا مطلع شده بود فرزند مصباح را دستگیر کرد^۱ و دلیل چاپ چنین تقویمی را جویا شد. فرزند مصباح نیز که از همه جایی خبر بود، گفت حوادث تاریخ این تقویم، توسط پدر مرحومش تهیه و تدوین گردیده که اینک فوت کرده است و نه ارتباطی به او دارد و نه به کس دیگر، چون هیچ کس خبر نداشته که قرار است شاه در چنین روزی تاجگذاری کند!

به هر صورت این سوژه به خوبی مورد استفاده واقع شد و رژیم را مفتضح ساخت.

□ توطئه دراز مدت رژیم برای حذف نام امام از دفتر مرجعیت

تحلیل گروه ما در آن زمان این بود که چون شاه از آینده بیخاک است تلاش می کند تا نام و یاد امام را از ذهن ملت بزدايد و بین امام و امت بیگانگی پدید آورد. به علاوه چون مراجع تقلید اکثراً دارای عمری طولانی بودند و احتمال داده

۱. پس از درگذشت مصباح، مسؤلیت چاپ تقویم به عهده فرزندش بود.

می شد که با درگذشت هریک از آنها، مقلدین به سوی امام خمینی روی آورند، سیاست خود را معطوف به گمنام ساختن امام کرده بودند و برای اجرای آن هر عملی را می پذیرفتند. البته تا آن سال فقط آیه الله سید عبدالهادی شیرازی دارفانی را وداع گفته و سایر مراجع زنده بودند، لیکن سن نسبتاً کم امام جانشینی ایشان را پس از سایر مراجع دینی تقویت می کرد. ما هم که در این میان به دنبال بهانه ای برای مطرح ساختن امام در داخل کشور بودیم به هر شیوه ای متوسل می شدیم.

□ تلاش برای مطرح ساختن رهبری امام در داخل کشور

- اقدام اول:

تلاش ما این بود که مقلدین را بیش از پیش به سوی حضرت امام سوق دهیم و از گمنام ساختن ایشان جلوگیری کنیم. اولین اقدام ما در این رابطه تهیه عکسهای مناسب از حضرت امام و نصب آن در مجامع عمومی خصوصاً مساجد بود. البته در آن زمان به ایشان حاج آقا یا آیه الله گفته می شد و در محافل عمومی نیز، از امام با عنوان آیه الله العظمی یاد می کردیم چون قصد داشتیم به عنوان مرجع تقلید تمام شیعیان جهان مشهور شوند.

ضرورتی که در جلسات خود به آن رسیده بودیم این بود که علاوه بر تکثیر و پخش اعلامیه های امام، باید رساله ایشان را نیز تکثیر کرده و در حد بسیار وسیعی پخش کنیم. به علاوه لازم بود که در مساجد نام امام برده شود و مرجعیت ایشان در بین مردم مطرح گردد.

- اقدام دوم:

ما عمداً از بعضی افراد می خواستیم که در جلسات پرسش و پاسخ، از روحانیون مساجد سؤال کنند که مثلاً نظر امام خمینی راجع به فلان موضوع چیست و یا این که برخی از روحانیون مساجد را توجیه می کردیم که مسایل شرعی را با تکیه بر رساله حضرت امام مطرح کنند تا به این وسیله نام ایشان مطرح گردد. از طرف دیگر رژیم با اطلاع از چگونگی ماجرا، با اعزام مأمورین ویژه به مساجد، افرادی را که به بیان مسایل به نقل از حضرت امام می پرداختند، اخراج کرده و یا تذکر می دادند که اگر نیاز به طرح مسأله ای از رساله امام پیش آمد، نباید نامی از ایشان برده شود.

در این دوران که من به شیراز رفته بودم، متوجه همین محدودیتها در شیراز نیز شدم، تا آن جا که آیه الله دستغیب - که در مسجد جمعه سخنرانی می کرد - هم، از به زبان آوردن نام حضرت امام منع گردیده بود. گفتنی است که آیه الله دستغیب در سال ۱۳۴۲ هم به دلیل سخنرانی ضد رژیم بازداشت شد و به همراه آیه الله محلاتی به تهران منتقل گردید. ایشان جزو روحانیون فعال محسوب می شدند.

- اقدام سوم:

طرح دیگری که در این ایام پیاده کردیم طلب صلوات برای سلامتی امام بود. یعنی در شیراز هم که بودم ضمن حضور در مراسم نماز جماعت یا شبهای جمعه در دعای کمیل، طبق معمول که برای موارد مختلف صلوات می فرستادند، من اعلام می کردم برای سلامتی مرجع تقلید شیعیان جهان، آیه الله العظمی خمینی صلوات. بارها چنین طرحی با زیرکی انجام شد و هر چند که خطر دستگیری وجود داشت، اما ارزش مطلب بیش از این حرفها بود.

اتفاقاً یک بار که جمعیت را به فرستادن صلواتی برای امام خمینی تشویق کردم، توسط شهربانی دستگیر شدم و مرا برای بازجویی با خود بردند.

به دلیل آن که سابقه و فعالیت من مشخص بود، پیوسته تحت نظر شهربانی بودم و آنها می دانستند که علاوه بر مهندس بودن، مسؤلیت یک قسمت از اداره را نیز برعهده دارم. شهربانی مرا به ساواک تحویل داد و انصری معروف به رضوانی مسؤل رسیدگی به پرونده شد.

او در ابتدا سعی کرد با گفتگو و بحث مرا از ادامه فعالیت منصرف کند ولی من معتقد بودم که به هیچ وجه خلاقی مرتکب نشده ام و صرفاً به دلیل تقلید مسایل شرعی از امام، خواستار فرستادن صلوات شده ام. من تأکید می کردم که فرستادن صلوات یک سنت مذهبی است و هر مقلدی می تواند برای سلامتی مرجع خویش تقاضای صلوات کند.

به هر حال مأمور ساواک استدلال مرا نپذیرفت و گفت: «خیر، اینها چیزی جز تحریک مردم علیه رژیم نیست. فعالیت شما موجب اختلال در نظم عمومی است و چون مسؤلیت ایجاد نظم با ساواک است، ما موظفیم به برقراری امنیت بپردازیم». من گفتم: «صلوات که امنیت را برهم نمی زند»، او پاسخ داد: «البته که به هم

می‌زند! وقتی که شما طلب صلوات می‌کنید و نام آیه الله خمینی را بر زبان می‌آورید، قیام پانزدهم خرداد و خونریزیهای آن دوران در اذهان ملت زنده می‌شود و موجبات تحریک آنها را فراهم می‌سازد.^۱

اصرار ما بر این مطلب که صلوات فقط یک سنت است و کاری به تحریک مردم ندارد تا آن جا بالا گرفت که رضوانی گفت: «تو با خیلی احمق و یا خودت را به حماقت زده‌ای.» و من گفتم: «نه احمق هستم و نه خود را به حماقت زده‌ام.»^۲ بالاخره مأمور ساواک چند سیلی محکم به صورتم نواخت. چندی بعد آزاد شدم.

برای ترویج مرجعیت امام، همچنین مجالس باشکوهی ترتیب می‌دادیم و روحانیون موافق نهضت را دعوت می‌کردیم تا پیرامون شخصیت آن حضرت سخنرانی کنند. دعوت شوندگان افرادی بودند که نوعاً از بابت دستگیری نگرانی به خود راه نمی‌دادند.

در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۴۶ آقای سید غلامرضا شیرازی، عضو فداییان اسلام - که در عاشورای سال ۱۳۴۲ در مسجد اعظم قبل از حضرت امام، سخنرانی کرده بود - را به شیراز دعوت کردیم. در آن زمان، ایشان سی روز متوالی در مسجد جمعه به منبر رفت و انصافاً در تمام آن مدت به عناوین مختلف نام امام را بر زبان می‌آورد و خاطره ایشان را زنده می‌ساخت.

در تابستان سال ۱۳۴۶ که مصادف با ماه ژوئن سال ۱۹۶۷ و جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل بود، برای مبارزه با صهیونیستها مجلس باشکوهی را در شیراز برپا کردیم. از تمامی علما نیز برای شرکت در آن دعوت شد. گوینده این مجلس طلبه‌ای به نام «حاج آقا محمدی» اهل شهر ری بود. از او خواستیم تا رک و پوست کنده هر آنچه مایل است علیه اسرائیل بگوید. ضمناً به ایشان گفته بودیم چون امام تأکید فراوانی بر کوبیدن اسرائیل دارد، شما هم الآن که کشورهای اسلامی با این رژیم فاسد و غاصب درگیر جنگ هستند علیه آن سخنرانی کنید و اگر خانواده شما در این میان متضرر شد یا جناب عالی به زندان افتادید اداره زندگی شما را تضمین می‌کنیم. اتفاقاً او به زندان افتاد و تمامی مخارج خانواده‌اش از سوی گروه ما تأمین شد. البته رسیدگی به وضع خانواده زندانیان سیاسی از مدتها قبل در بین ما رواج داشت.

علت دستگیری آقای محمدی هم این بود که در سخنرانی علیه اسرائیل و شاه سنگ تمام گذاشت و به دفعات، نام امام را بر زبان جاری کرد. سیل جمعیت نیز به هنگام بیان نام امام سه صلوات خیلی بلند می فرستادند و این در حالی بود که مأمورین رژیم دور تا دور جمعیت و مسجد را محاصره کرده و برای دستگیری خطیب لحظه شماری می کردند.

مجلس آن روز خیلی باشکوه برگزار شد و اتفاقاً جمعیت مشتاق، پس از پایان سخنرانی در خیابان به راه افتاد. در میان آنها یکی از اعضای فعال گروه^۱ ما حضور جدی داشت و مرتب صلوات می فرستاد. ساواک و شهربانی شیراز در مقابل حرکت مردم از خود عکس العمل نشان دادند؛ و حتی «پهلوان»، رئیس شهربانی شیراز گفت که آثار حرکت مردم و سخنرانی آن شیخ در آن شب، نتایج زحمات ساواک و شهربانی را که چندسال تلاش کرده بودند نام امام از یادها محو شود پاک کرد.

□ وقایع سالهای ۴۷-۱۳۴۵

در طول سالهای ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ بیشترین تلاش ما صرف برگزاری جلسه های سخنرانی می شد. سخنرانان این جلسه ها نیز مانند آقای محمدی دستگیر می شدند، و پس از مدتی بازداشت و کتک خوردن آزاد می گشتند. فعالیتهای حضرت امام نیز در این مدت منحصر به یک سخنرانی و دو بیانیه نبود. ایشان در این سه سال، به مناسبت های مختلف عکس العمل نشان می دادند؛ مثلاً در سال ۱۳۴۵ علیه جشن ۲۵ ساله سلطنت پهلوی واکنش نشان دادند؛ اعلامیه شدیدالحنی در مخالفت با تاجگذاری شاه، صادر کردند.

□ آیه الله طالقانی در شیراز

پسر آیه الله طالقانی دانشجوی دانشگاه شیراز بود و در منزل ما سکونت داشت. این آشنایی نزدیک، ما را بر آن داشت تا برای ایجاد تحرك در مردم و همچنین در محیط خاموش دانشگاه، از آیه الله طالقانی دعوت کنیم که به بهانه دیدار فرزند خویش به شیراز سفر کند.

۱. عبدالرسول عدلو، استاد کار تجاری که چندین بار به زندان رژیم شاه افتاد.

در آن هنگام ایشان به عنوان مبارزی طراز اول و سرشناس معروف بود و شاید به عنوان سیاسی ترین روحانی در برابر شاه شناخته می شد. به همین جهت، برای آن که توجیه کافی برای سفر ایشان به شیراز فراهم شده باشد، سعی کردیم تا تمام شرایط برای انجام سفری خانوادگی مهیا گردد.

اتفاقاً آیه الله طالقانی هم پس از چندین سال حبس، تازه از زندان آزاد شده بود و پس از شنیدن دعوت به شوخی گفت: «باز هم برنامه ای چیده اید که من برای مدتی دیگر به زندان بازگردم؟» ما هم در جواب گفتیم: «اشکالی ندارد؛ چون هر گاه شما به زندان می روید، استراحت می کنید و رفع خستگی می شود. خیرتان به زندانیان می رسد و باعث پرورش زندانیان می شود.» بالاخره ایشان به همراه همسرشان به شیراز آمد و چند روزی در آن جا اقامت کرد.

هدف اصلی ما، حاضر کردن آیه الله طالقانی در مجلسی عمومی بود تا بتوانیم سخنان ایشان را به گوش افراد انقلابی رسانده و جریان نهضت را از سردی و خاموشی نجات دهیم. ایجاد چنین شرایطی با سخنرانی در مسجد به صورت علنی میسر نبود، لذا تصمیم گرفتیم که با بهره گیری از سنت حسنه و مطلوبی که بین علما و مراجع تقلید رواج داشت از نظرات ایشان استفاده کنیم.

در آن زمان چنین معمول بود که در روزهای خاصی مانند پنجشنبه علما و مراجع چند ساعتی در منزل یا مکانی دیگر می نشستند و مردم و طلبه ها برای دیدار، دستبوسی، طرح سؤالات یا بیان مسایل و مشکلات به خدمت آنها می رسیدند.

به همین ترتیب ما ضمن تماس با آیه الله شیخ بهاء الدین محلاتی که از مراجع بزرگ و به شمار می آمدند، برنامه ای تنظیم کردیم که آیه الله طالقانی به بهانه دیدار با ایشان، دقیقاً در زمانی که مردم به ملاقات هفتگی با آیه الله محلاتی می روند در آن جا حضور یافته و به سؤالاتی که از سوی دانشجویان دعوت شده برای این جلسه ویژه طرح می شود پاسخ دهند.

ما برای بهره گیری بیشتر از این جلسه، تعداد زیادی از دانشجویان، کسبه و طلاب را به محل دیدار دعوت کردیم و قرار شد آقای طالقانی به بهانه پاسخ به سؤالات حضار، حرفهای مورد نظر خود را بیان کند و خوشبختانه استقبال خوبی نیز به عمل آمد.

در روز ملاقات، تمام اتفاقات آن محل، مملو از دانشجویان و علاقمندان بود و

آیه الله طالقانی با بیان شیوایی به تفسیر سوره العصر پرداخت. ایشان همچنین از دانشجویان خواستند که انس و الفت بیشتری با قرآن برقرار کنند و در مجالس مذهبی شرکت فعالتری داشته باشند.

سخنان آیه الله طالقانی دریاب مفسد رژیم شاه نیز با استقبال حضار مواجه شد و به متزلزل شدن جو خفقان و سکوتی که بر جامعه آن روز شیراز حاکم بود کمک کرد؛ چون، ساواک شیراز فضایی ساخته بود که حتی روحانیون نیز جرأت صحبت کردن نداشتند و کسانی مانند آیه الله دستغیب را نیز مجبور کرده بودند که نامی از امام بر سر منبر نیاورند.

تأثیر سخنان آیه الله طالقانی در محیط دانشگاه بسیار مطلوب بود، به گونه ای که پس از مدتها خاموشی و سکوت، تحولی در روحیه نیروهای مذهبی به وجود آورد. پس از سفر آیه الله طالقانی به شیراز، ما آقای مهندس بازرگان را نیز که یکی از شخصیت‌های مشهور مذهبی و ضد رژیم محسوب می‌شدند به آن جا دعوت کردیم تا ضمن ابراد سخنرانی، نشستهایی با دانشجویان داشته باشد. آقای مهندس بازرگان نیز در طول سالهای ۲۷-۱۳۴۶ چندین بار به شیراز آمد و با دانشجویان به بحث نشستند.

□ سال ۱۳۴۶ و «لایحه خانواده»

در سال ۱۳۴۶ لایحه ای در دولت مطرح شد که «خانواده» نام گرفت. لایحه خانواده که رژیم بر تصویب آن اصرار می‌ورزید بر این مبنا قرار داشت که طلاق نباید صرفاً در اختیار مردان باشد بلکه زنان نیز لازم است آزادی عمل داشته باشند و در هر زمان ممکن بتوانند تقاضای طلاق نمایند.

لایحه خانواده، مخالفت شدید روحانیون را برانگیخت. رژیم که از این وضع بسیار نگران شده بود، با یک عقب نشینی آشکار پیام داد که هر طور نظر علما تأمین شود مطلوب است و پس از آن با اعمال نفوذ روحانیونی که با رژیم همکاری داشتند، این مطلب را جزو شرایط ضمن عقد قرار دادند و به این ترتیب ظاهری شرعی برای آن پدید آوردند.

لازم است به این نکته توجه شود که آنچه برای رژیم اهمیت داشت، حقوق مربوط به زن و اختیارات او نبود بلکه آن را وسیله ای قرار داده بود تا در سایه آن،

اسلام را نفی کند و قوانین خود ساخته و بی اساس را بر آن تحمیل نماید و متأسفانه در این میان از وجود آخوندهای دریاری کمال استفاده را بردند چرا که آنان توجیحات دینی و کلاههای شرعی را در اختیار رژیم می گذاردند.

□ سفر به مکه و نجف اشرف و دیدار با امام

اواخر سال ۱۳۴۶ و اوایل سال ۱۳۴۷ به زیارت خانه خدا مشرف شدم. و در راه بازگشت در نجف به دیدار امام شتافتم. در آن هنگام به علت خلوت بودن محیط و برقراری نماز جماعت توسط امام، دیدار با ایشان بسیار راحت انجام می گرفت. در آن ایام حجة الاسلام دعایی^۱، در دفتر حضرت امام حضور داشت. من به وسیله ایشان و مرحوم شهید آقا مصطفی چندین بار با امام ملاقات خصوصی نمودم. در یکی از ملاقاتها بحث مفصلی با امام درباره نهضت داشتیم. در آن ملاقات علت عدم صدور اعلامیه از سوی امام در آن مقطع را سؤال کردم. آخر بعضی دوستان اظهار می داشتند که حضرت امام بنا ندارد اعلامیه و بیانیه بدهد، زیرا رژیم توزیع کنندگان اعلامیه های امام را دستگیر کرده و به زندان می اندازد. بنده این سیاست را به نفع نهضت نمی دیدم و می خواستم از نزدیک موضوع را متوجه شوم، قضیه را با امام مطرح کردم و در ضمن به امام عرض کردم که قبل از نهضت روحانیت (در سال ۴۲) در دانشگاه هیچ علاقه ای به روحانیت و اسلام نبود و جوانان یا رو به فحشا و سگس می آوردند و یا به مارکسیسم می گرویدند و عده کمی هم به درویشی و گوشه نشینی گرایش پیدا می کردند، اما از وقتی که این مشعل افروخته شد، اکثر دانشگاهیان علاقمند به اسلام و روحانیت شدند و این خود پیروزی بزرگی است و لذا ما باید سعی کنیم این مشعل برافروخته بماند. امام متقابلاً فرمودند: «تخیر، من بنای سکوت ندارم و اکنون مشغول به تهیه جزوه امر به معروف و نهی از منکر هستم.» و بلافاصله از زیر تشکچه، جزوه را به من نشان دادند؛ که بعداً همین جزوه تحت عنوان رساله امر به معروف و نهی از منکر چاپ و منتشر شد.

۱. مدیر مسؤول روزنامه اطلاعات و نماینده مجلس شورای اسلامی.